

بررسی و تحلیل سبک شناسی – زبانی مفهوم خرد در سه حکایت از مرزباننامه با رویکرد تاریخی‌گرایی نوین

زینب خسروی

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

سال نوزدهم، شماره چهارم، تیر ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۲، صص ۲۸۵-۳۰۱

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8245>

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: مرزباننامه از برجسته‌ترین نمونه‌های نثر فنی و تعلیمی فارسی است که در آن حکایت، اخلاق، سیاست، تجربه اجتماعی و شگردهای زبانی در پیوندی نزدیک با یکدیگر قرار گرفته‌اند. مفهوم خرد نیز در سنت تعلیمی فارسی جایگاهی بنیادین دارد؛ اما در مرزباننامه، خرد تنها در قالب اندرز مستقیم یا آموزه‌ای انتزاعی ظاهر نمی‌شود، بلکه از راه زبان حکایت، موقعیتهای روایی، کنشهای گفتاری و داوریهای اجتماعی صورت میگیرد. هدف این پژوهش بررسی این مسئله است که خرد در سه حکایت «هنبوی با ضحاک»، «دزد دانا» و «زن دیبافروش و کفشگر» چگونه از رهگذر عناصر سبک شناسی – زبانی ساخته و بازنمایی میشود.

روشها: پژوهش حاضر مطالعه‌ای نظری و متن‌محور است که به روش توصیفی – تحلیلی و بر پایه خوانش نزدیک انجام شده است. محدوده پژوهش، سه حکایت یادشده از مرزباننامه به کوشش خلیل خطیب‌رهبر است. در تحلیل داده‌ها، واژه‌ها، ساختهای نحوی، گزاره‌های امکانی و الزامی، خطابه‌ها، نفیها، امرها، کنشهای گفتاری و داوری راوی بررسی شده و این عناصر در پیوند با سبک شناسی زبانی و رویکرد تاریخی‌گرایی نوین تفسیر شده‌اند.

یافته‌ها: در حکایت هنبوی با ضحاک، خرد از خلال تقابل امکان و امتناع، زبان دادخواهی و انتخاب دشوار در برابر قدرت شکل میگیرد. در داستان دزد دانا، خطاب و نفی، به‌ویژه گفتار زنی که در معرض اتهام و داوری جمعی قرار گرفته است، زمینه شرم، بازشناسی خطا و آگاهی اخلاقی دزد را فراهم میکنند. در حکایت زن دیبافروش و کفشگر نیز واژه‌های مربوط به دیدن، گفتن، ترس، پرده و آوازه، نسبت خرد و بیخردی را در پیوند با نظارت و رسوایی اجتماعی آشکار میسازد. نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان میدهد که خرد در مرزباننامه مفهومی ثابت و بیرون از روایت نیست، بلکه در زبان حکایت و در نسبت با قدرت، شرم، دادخواهی، نظارت و داوری اجتماعی پدیدار میشود. از اینرو، زبان در این حکایتها فقط حامل پیام اخلاقی نیست، بلکه ابزار ساختن فهم اخلاقی، جایگاه شخصیتها و مناسبات اجتماعی است.

تاریخ دریافت: ۱۰ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ داوری: ۱۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ اصلاح: ۳۰ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۲ خرداد ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:

مرزباننامه، خرد، سبک شناسی زبانی، نثر تعلیمی، تاریخی‌گرایی نوین

* نویسنده مسئول:

Zeynab.khosravi@ut.ac.ir

(۹۸ ۲۱) ☎



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A Linguistic-Stylistic Analysis of the Concept of Kherad in Three Tales from Marzban-Nameh: A New Historicist Approach

Z. Khosravi

Master's degree in Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 01 March 2026

Reviewed: 04 April 2026

Revised: 19 April 2026

Accepted: 02 June 2026

KEYWORDS

Marzban-Nameh, kherad, linguistic
stylistics, didactic prose,
New Historicism

*Corresponding Author

✉ Zeynab.khosravi@ut.ac.ir

☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Marzban-Nameh is one of the most significant examples of Persian ornate and didactic prose, in which narrative, ethics, politics, social experience, and linguistic techniques are closely intertwined. The concept of kherad, or wisdom, also occupies a central position in the Persian didactic tradition. In Marzban-Nameh, however, kherad does not appear merely as a direct moral lesson or an abstract idea; rather, it is formed through narrative language, speech situations, verbal acts, and social judgments. This study aims to examine how kherad is constructed and represented through linguistic-stylistic elements in three tales: "Hanbūy with Zāhhāk," "The Wise Thief," and "The Silk Merchant's Wife and the Shoemaker."

METHODOLOGY: This research is a theoretical and text-based study conducted through a descriptive-analytical method and close reading. The corpus consists of the three selected tales from Marzban-Nameh, edited by Khalil Khatib-Rahbar. The analysis focuses on words, syntactic structures, modal and obligatory propositions, forms of address, negations, imperatives, speech acts, and the narrator's judgments. These elements are interpreted through linguistic stylistics and a New Historicist approach.

FINDINGS: In the tale of Hanbūy with Zāhhāk, kherad is shaped through the contrast between possibility and impossibility, the language of petitioning, and a difficult choice made in the face of power. In "The Wise Thief," address and negation, especially the speech of the accused woman, create the conditions for shame, moral recognition, and the thief's awareness of his wrongdoing. In "The Silk Merchant's Wife and the Shoemaker," words related to seeing, speaking, fear, concealment, and public reputation reveal the relation between wisdom and folly within the context of surveillance and social disgrace.

CONCLUSION: The findings show that kherad in Marzban-Nameh is not a fixed concept outside the narrative; it emerges through the language of the tale and in relation to power, shame, petitioning, surveillance, and social judgment. Therefore, language in these tales does more than convey moral instruction; it actively constructs ethical understanding, character positions, and social relations.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8245>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 14	 0	 0

مقدمه

مرزباننامه از برجسته‌ترین نمونه‌های نثر فنی و تعلیمی فارسی است که در آن حکایت، تمثیل، اخلاق، سیاست و تجربه‌های اجتماعی در ساختاری زبانی و روایی به هم پیوند می‌خورند. اهمیت این اثر تنها در انتقال پندهای اخلاقی و آموزه‌های حکمی نیست، بلکه در شیوه‌ای است که زبان، معنا را در متن می‌سازد و شخصیت‌ها را در موقعیت‌های گوناگون اخلاقی، اجتماعی و قدرتمند قرار می‌دهد. از اینرو، بررسی مرزباننامه تنها با تکیه بر پیامهای آشکار حکایت‌ها کافی نیست؛ زیرا بخش مهمی از معنا در سطح واژه‌ها، ساختهای نحوی، خطابها، نفیها، امرها، کنشهای گفتاری و داوریهای راوی شکل می‌گیرد.

یکی از مفاهیم بنیادین در سنت تعلیمی فارسی، مفهوم خرد است. خرد در متون کهن فارسی اغلب با دانایی، تدبیر، مصلحت‌اندیشی، تشخیص درست و پرهیز از رفتار ناسنجیده پیوند دارد. با این حال، در مرزباننامه، خرد همیشه به صورت مستقیم و در قالب گزاره‌های تعلیمی بیان نمی‌شود؛ بلکه در خلال موقعیت‌های روایی و از رهگذر زبان حکایت آشکار می‌گردد. گاه در زبان دادخواهی و اضطراب پدیدار می‌شود، گاه در ساختهای امکان و امتناع، گاه در خطاب و نفی، و گاه در نسبت با ترس، نظارت، رسوایی و داوری اجتماعی. بنابراین، خرد در این متن مفهومی ایستا و بیرون از روایت نیست، بلکه در فرایند زبانی و روایی حکایت صورت می‌گیرد.

پژوهش حاضر با رویکردی سبک شناسی - زبانی، سه حکایت «هنبوی با ضحاک»، «دزد دانا» و «زن دیبافروش و کفشگر» را از مرزباننامه بررسی می‌کند. این سه حکایت از آن رو برگزیده شده‌اند که هر یک صورتی متفاوت از حضور خرد در زبان روایت را نشان می‌دهند. در حکایت هنبوی، خرد در موقعیت اضطراب، دادخواهی و انتخاب دشوار شکل می‌گیرد. در داستان دزد دانا، گفتار و ساختهای نفی، زمینه آگاهی اخلاقی و بازشناسی خطا را فراهم می‌آورند. در داستان زن دیبافروش و کفشگر نیز واژه‌های مربوط به دیدن، گفتن، ترس، پرده و رسوایی، نسبت خرد و بیخردی را در پیوند با نظارت و داوری اجتماعی آشکار می‌سازند.

چارچوب نظری این پژوهش بر پیوند سبک شناسی زبانی و تارینگرایی نوین استوار است. سبک شناسی زبانی امکان می‌دهد که عناصر زبانی متن در سطح واژه، جمله، گزاره و گفتار بررسی شوند و تارینگرایی نوین نیز این عناصر را در نسبت با قدرت، اخلاق، فرهنگ و مناسبات اجتماعی فهم‌پذیر می‌سازد. بر این اساس، متن ادبی نه بازتاب ساده تاریخ و نه فقط حامل پیام اخلاقی است، بلکه بخشی از فرایند تولید معنا در زمینه‌ای فرهنگی و اجتماعی به شمار می‌آید.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که مفهوم خرد در سه حکایت منتخب مرزباننامه چگونه از رهگذر زبان و شگردهای سبک شناسی صورتبندی می‌شود. هدف مقاله، نشان دادن این نکته است که سبک زبان حکایت در مرزباننامه، افزون بر انتقال پیام تعلیمی، در ساختن خرد، داوری اخلاقی و مناسبات اجتماعی نقش دارد. از اینرو، مقاله می‌کوشد با تحلیل واژه‌ها، ساختهای نحوی، خطابها، نفیها، کنشهای گفتاری و داوری راوی، جایگاه خرد را در زبان و ساختار معنایی سه حکایت منتخب روشن کند.

پرسشها و فرضیه پژوهش

پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که در مرزباننامه، خرد نه مفهومی مجرد و انتزاعی، بلکه مفهومی است که از طریق زبان و سبک نثر ساخته می‌شود و در نسبت با موقعیت‌های روایی، قدرت، اخلاق و داوری اجتماعی معنا می‌آید. بر این اساس، سه پرسش اصلی پژوهش مطرح می‌شود:

- ۱- در حکایت «هنبوی با ضحاک»، چگونه ساختهای نحوی امکان و امتناع و کنشهای دادخواهانه زنانه، خرد را در زبان روایت صورتبندی میکنند؟
 - ۲- در داستان «دزد دانا»، چگونه خطاب و نفی، همراه با داوری راوی، زمینه آگاهی اخلاقی و بازشناسی عمل مجرم را فراهم میآورند؟
 - ۳- در داستان «زن دیبافروش و کفشگر»، واژه‌ها مرتبط با دیدن، گفتن، ترس، پرده و رسوایی چگونه نسبت خرد و بیخردی را در متن و مناسبات اجتماعی آشکار میسازند؟
- فرضیه پژوهش آن است که در سه حکایت منتخب، خرد در سطح واژه‌ها، ساختهای نحوی، گزاره‌ها، خطاب، نفی، امرها و داوری راوی ساخته میشود و زبان حکایت، فراتر از انتقال پیام اخلاقی، در شکلدهی و آشکارسازی خرد و جایگاه اخلاقی و اجتماعی شخصیتها نقش دارد.

پیشینه پژوهش

پژوهشهای انجام‌شده در پیوند با موضوع حاضر را میتوان در سه محور کلی بررسی کرد: نخست، پژوهشهایی که به مبانی نظری تاریخگرایی نوین و کارکرد حکایت در این رویکرد پرداخته‌اند؛ دوم، مطالعاتی که مرزباننامه را از منظر روایت‌شناسی، ساختار روایی و ویژگیهای متنی بررسی کرده‌اند؛ و سوم، آثاری که متون کهن فارسی را در نسبت با قدرت، گفتمان و مناسبات اجتماعی خوانده‌اند. بررسی این پژوهشها نشان میدهد که با وجود توجه به مرزباننامه از زاویه‌های گوناگون، تاکنون پژوهشی مستقل که مفهوم خرد را در سه حکایت منتخب این اثر از منظر سبک‌شناسی زبانی و با رویکرد تاریخگرایی نوین تحلیل کرده باشد، انجام نشده است.

در زمینه تاریخگرایی نوین، پورحسن و رمضانی در مقاله «تاریخگرایی نو: مفاهیم و راهکارها» به معرفی مبانی این رویکرد پرداخته و رابطه متن و تاریخ را رابطه‌ای متقابل و گفتمانی دانسته‌اند. اهمیت این پژوهش در تبیین چارچوب نظری تاریخگرایی نوین است؛ اما مقاله یادشده به تحلیل زبانی متن خاصی از نثر فارسی وارد نمیشود (پورحسن، رمضانی: ۱۳۹۷). همچنین نظری قره‌چماق، محمدی، انوشیروانی و سام‌خانی در مقاله «حکایت و ماهیت بین‌رشته‌ای تاریخگرایی نو از دیدگاه گرین‌بلت و گالاگر» جایگاه حکایت را در تاریخگرایی نوین بررسی کرده‌اند. آنان نشان داده‌اند که حکایت در این رویکرد میتواند امر جزئی، حاشیه‌ای و مغفول را در متن فرهنگ آشکار کند. این دیدگاه برای پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ زیرا سه حکایت مرزباننامه نیز در این مقاله نه به عنوان روایت‌هایی فرعی، بلکه به منزله موقعیتهایی زبانی و فرهنگی برای تحلیل خرد خوانده میشوند. با این همه، پژوهش یادشده جنبه نظری دارد و به مرزباننامه و سبک زبان آن نمیپردازد (نظری قره‌چماق و دیگران، ۱۴۰۴). در حوزه کاربرد تاریخگرایی نوین در متون فارسی، وفایی و جلالی در مقاله «بازتاب نقد قدرت در اشعار شهاب نیریزی: تحلیل متنی بازمانده از عصر قاجار، از دیدگاه تاریخگرایی نوین» نمونه‌ای از خوانش متن فارسی بر اساس این رویکرد ارائه کرده‌اند. آنان نشان داده‌اند که متن ادبی میتواند نشانه‌هایی از ذهنیت تاریخی و مناسبات قدرت زمانه خود را در خود حفظ کند. (وفایی، جلالی، ۱۳۹۲)

زواره‌ئیان و دادبه نیز در مقاله «نامه‌های محمد غزالی از منظر تاریخگرایی نوین» متنی کهن را در پیوند با زمینه‌های فکری و تاریخی آن بررسی کرده‌اند. این پژوهشها از آن جهت با مقاله حاضر نسبت دارند که تاریخگرایی نوین را در خوانش متن فارسی به کار گرفته‌اند؛ اما موضوع آنها مرزباننامه نیست و مسئله سبک‌شناسی زبانی مفهوم خرد در حکایت‌های تعلیمی را پی نمیگیرند (زواره‌ئیان و دادبه: ۱۴۰۰).

بخش دیگری از پژوهشها به ساختار روایی مرزباننامه پرداخته‌اند. خشنودی در مقاله «روایتشناسی حکایتهای مرزباننامه در سه سطح: داستان، گفتمان و روایتگری با تکیه بر حکایت دادمه و داستان» نشان داده است که حکایتهای مرزباننامه از حیث سطوح داستان، گفتمان و روایتگری قابلیت تحلیل نظری دارند (خشنودی، ۱۳۹۱). شیبانی اقدم و حاج ابوکهیکی نیز در مقاله «بررسی ساختار روایی در مرزباننامه» عناصر روایی، سطوح داستانی و سازمان روایت در این اثر را بررسی کرده‌اند (شیبانی اقدم و حاج ابوکهیکی، ۱۳۹۳). پارسا و طاهری هم در مقاله «بررسی وجوه روایتی در حکایتهای مرزباننامه بر اساس نظریه تزوتان تودوروف» حکایتهای مرزباننامه را بر پایه مفاهیمی چون روایت، کنش، شخصیت و مجازات تحلیل کرده‌اند. این پژوهشها از آن جهت اهمیت دارند که مرزباننامه را متنی برخوردار از ساختار روایی پیچیده دانسته‌اند؛ اما تمرکز آنها بر روایتشناسی و ساختار داستان است، نه بر کارکرد واژه‌ها، نحو، خطاب، نفی، امر و داوری راوی در شکلهای مفهوم خرد (پارسا و طاهری، ۱۳۹۱). در زمینه مطالعات بینامتنی و گفتمانی، رضایی دشتارژنه در مقاله «نقد و تحلیل قصه‌ای از مرزباننامه بر اساس رویکرد بینامتنیت» یکی از قصه‌های مرزباننامه را در پیوند با شبکه‌ای از متنها و دلالت‌های فرهنگی بررسی کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که حکایتهای مرزباننامه در ارتباط با سنت‌های متنی و فرهنگی معنا می‌یابند (رضایی دشتارژنه، ۱۳۹۱). مصفا، رضانی و اصغری گوار نیز در مقاله «مقایسه محتوای قدرت در تاریخ بیهقی و مرزباننامه با نظریه میشل فوکو» به بررسی مسئله قدرت در دو متن کهن فارسی پرداخته‌اند. این مقاله از آن جهت به پژوهش حاضر نزدیک است که مرزباننامه را در نسبت با قدرت و مناسبات گفتمانی میخواند؛ اما تفاوت آن با مقاله حاضر در این است که بر محتوای قدرت تمرکز دارد، در حالی که پژوهش کنونی میکوشد نشان دهد مفهوم خرد چگونه از رهگذر سبک زبان، ساختهای نحوی، واژه‌ها و کنشهای گفتاری در متن حکایت ساخته میشود. (مصفا، رضانی و اصغری گوار، ۱۳۹۱).

برآیند این پیشینه نشان می‌دهد که مرزباننامه تاکنون از منظر روایتشناسی، ساختار روایی، بینامتنیت و قدرت بررسی شده و تاریخگرایی نوین نیز در برخی پژوهشهای فارسی از نظر مبانی نظری و کاربرد متنی مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این، پیوند میان سبک شناسی زبانی، مفهوم خرد و تاریخگرایی نوین درباره حکایتهای مرزباننامه کمتر محل توجه بوده است. پژوهش حاضر میکوشد این خلأ را با تمرکز بر سه حکایت «هنبوی با ضحاک»، «دزد دانا» و «زن دیبافروش و کفشگر» جبران کند و نشان دهد که خرد در مرزباننامه تنها در پیام نهایی حکایتهای جای ندارد، بلکه در خود زبان روایت، یعنی در واژه‌ها، ساختهای نحوی، خطابه‌ها، نفیها، کنشهای گفتاری و داوریهای راوی، صورتبندی میشود.

روششناسی و چارچوب تحلیل

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه خوانش نزدیک متن انجام شده است. جامعه پژوهش، سه حکایت «هنبوی با ضحاک»، «دزد دانا» و «زن دیبافروش و کفشگر» از مرزباننامه است. داده‌های پژوهش از متن مرزباننامه به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، چاپ پانزدهم، گردآوری شده و شاهدهای متنی بر پایه همین چاپ نقل شده است. انتخاب این سه حکایت بر بنیاد کارکرد متفاوت آنها در نشان دادن رابطه زبان، خرد و موقعیتهای اخلاقی - اجتماعی انجام گرفته است؛ زیرا در هر یک از آنها، مفهوم خرد از راه سازوکارهای زبانی و در بستری روایی و فرهنگی صورتبندی میشود.

در حکایت «هنبوی با ضحاک»، خرد در زبان دادخواهی، اضطراب، امکان و امتناع پدیدار میشود. در داستان «دزد دانا»، خطاب، نفی و گفتار حاشیه‌ای زمینه آگاهی اخلاقی و بازشناسی خطا را فراهم می‌آورد. در حکایت «زن

دیباغ‌فروش و کفشگر» نیز واژه‌های مربوط به دیدن، گفتن، ترس، پرده، نظارت و رسوایی، نسبت خرد و بیخردی را در پیوند با داوری اجتماعی آشکار می‌سازد. از اینرو، حکایتها نه فقط از حیث مضمون، بلکه از منظر کارکرد زبان در ساخت معنا بررسی میشوند.

ابزار تحلیل در این پژوهش، ترکیبی از سبک‌شناسی زبانی، دستور کاربردی متن ادبی، نظریه‌بازنمایی و تاریخگرایی نوین است. در سطح نخست، عناصر زبانی متن، مانند واژه‌ها، ترکیبها، ساختهای نحوی، گزاره‌های امکانی و الزامی، خطابها، نفیها، امرها، کنشهای گفتاری و داوریهای راوی شناسایی میشود. در سطح دوم، کارکرد همین عناصر در شکلهای مفهوم خرد، موقعیت اخلاقی شخصیتها، نسبت قدرت، شرم، دادخواهی، نظارت و رسوایی تحلیل می‌گردد. بنابراین، تحلیل زبانی در این پژوهش به معنای توصیف مستقل صورتهای دستوری نیست؛ بلکه مقصود، بررسی کارکرد معنایی، سبکی و گفتمانی زبان در ساخت موقعیتهای روایی است. این تلقی با دستور کاربردی متن ادبی همسوست که صورتهای زبانی را در پیوند با کارکرد ادبی، معنایی و سبکی متن بررسی میکند (وفایی، ۱۳۹۰: ۶۵).

از منظر تاریخگرایی نوین، متن ادبی در مقام محصولی اجتماعی و فرهنگی فهم میشود و معنای آن در پیوند با شبکه‌ای از گفتمانهای همزمان با متن شکل میگیرد. در این دیدگاه، اثر ادبی نه بیرون از تاریخ قرار دارد و نه بازتابی ساده و بی‌واسطه از آن است؛ بلکه در ارتباط با زبان، قدرت، قواعد اجتماعی، موقعیت تاریخی و فرایند دریافت معنا میاید. از اینرو، تحلیل متن هنگامی اعتبار بیشتری دارد که نیروها و گفتمانهای مؤثر در تولید و تفسیر آن همزمان دیده شوند (برسler، ۱۳۸۶: ۲۵۳). بر این بنیاد، حکایتهای منتخب مرزباننامه در این پژوهش همچون موقعیتهای زبانی و فرهنگی خوانده میشوند که در آنها خرد از رهگذر واژه‌ها، ساختهای نحوی، خطاب، نفی، امر و داوری راوی در نسبت با قدرت و زندگی اجتماعی شکل میگیرد.

نظریه‌بازنمایی نیز در این پژوهش از آنرو اهمیت دارد که زبان را تنها ابزار نامگذاری واقعیت نمیداند، بلکه آن را عاملی مؤثر در ساختن و معنادار کردن واقعیت تلقی میکند. در نظریه‌گفتمان، بازنمایی فرایندی است که از رهگذر زبان، تصاویر، نمادها و نشانه‌ها، جهان برای انسان معنادار میشود و دریافت ما از واقعیت همواره در قالب نظامهای نشانه‌ای و زبانی صورت میگیرد (کودار و کری، ۱۴۰۴: ۶۷-۶۸). تاریخگرایی نوین نیز متن را در پیوند با فرهنگ، قدرت و گفتمانهای همزمان آن میخواند و رخدادهای کوچک و بزرگ را حامل معناهای فرهنگی میداند؛ از اینرو، تحلیل متن باید لایه‌های معنایی نهفته در کنشها، باورها و نظامهای نوشتاری را آشکار سازد (کلیگر، ۱۴۰۴: ۱۶۹-۱۷۰).

در این مقاله، مفهوم خرد در سه سطح بررسی میشود: نخست، سطح زبانی - دستوری که در آن واژه‌ها، ساختهای نحوی، افعال، نفیها، امرها و گزاره‌های امکانی و الزامی تحلیل میشوند؛ دوم، سطح روایی که در آن جایگاه شخصیتها، موقعیت کنش و داوری راوی بررسی میشود؛ و سوم، سطح تفسیری - گفتمانی که عناصر زبانی و روایی را در نسبت با قدرت، شرم، دادخواهی، نظارت، رسوایی و داوری اجتماعی قرار میدهد. بدینسان، پژوهش حاضر میکوشد نشان دهد که زبان مرزباننامه چگونه از رهگذر ساختهای زبانی و موقعیتهای روایی، مفهوم خرد را در سه حکایت منتخب صورتبندی میکند و آن را از سطح پند اخلاقی به سطحی زبانی، سبکی و فرهنگی گسترش میدهد.

تحلیل داده‌ها

تحلیل سه حکایت منتخب در این پژوهش بر پایه‌ پیوند میان سبک‌شناسی زبانی، دستور کاربردی متن ادبی و رویکرد تاریخگرایی نوین سامان میاید. مقصود از سبک‌شناسی زبانی در این مقاله، بررسی کارکرد واژه‌ها، ساختهای

نحوی، گزاره‌ها، افعال، خطابها، نفیها، امرها، ترکیبهای وصفی، ساختهای امکان و امتناع و داوریهای راوی در شکلهی معناست. بر این اساس، عناصر زبانی در مرزباننامه تنها اجزای صوری و دستوری متن نیستند، بلکه ابزارهایی برای ساختن مفهوم خرد، دآوری اخلاقی و تعیین جایگاه شخصیتها در موقعیتهای روایی و اجتماعی به شمار می‌آیند.

در این چارچوب، تحلیل متن در دو سطح به‌هم‌پیوسته انجام میشود: نخست، سطح زبانی - دستوری که در آن کارکرد واژه‌ها، جمله‌ها، ساختهای نحوی، افعال و گزاره‌ها بررسی میشود؛ دوم، سطح تفسیری - گفتمانی که در آن همین عناصر زبانی در نسبت با قدرت، دادخواهی، شرم، نظارت، فریب، رسوایی و دآوری اجتماعی خوانده میشوند. تاریخگرایی نوین در این پژوهش افق نظری تحلیل است؛ زیرا امکان میدهد که صورتهای زبانی حکایت در پیوند با مناسبات فرهنگی، اجتماعی و قدرت‌مند متن فهم شوند. بنابراین، تحلیل حاضر نه فقط بررسی دستور زبان است و نه تنها خوانشی مضمونی؛ بلکه کوششی است برای نشان دادن اینکه زبان مرزباننامه چگونه از رهگذر ساختهای دستوری و روایی، مفهوم خرد را در متن مناسبات قدرت، اخلاق و زندگی اجتماعی صورتبندی میکند.

حکایت هنبوی با ضحاک؛ ساختهای امکان و امتناع در صورتبندی مفهوم خرد

حکایت هنبوی با ضحاک در سطح نخست، روایتی تعلیمی دربارهٔ نسبتهای خویشاوندی و برتری مهر برادری است؛ اما در سطح سبک شناسی - زبانی، متن از مرز پند مستقیم فراتر می‌رود و موقعیتی می‌سازد که در آن خرد نه در قالب حکم آشکار، بلکه از رهگذر واژه‌های اضطرار، ساختهای نحوی انتخاب و گزاره‌های امکان و امتناع شکل می‌گیرد. هنبوی در آغاز حکایت، زنی گرفتار در برابر قدرت است؛ اما زبان روایت به تدریج او را از جایگاه مصیبت‌دیده به جایگاه شخصیتی خردمند، دادخواه و کنشگر منتقل میکند. این انتقال بیش از آنکه با گزارش مستقیم راوی صورت گیرد، در سطح ساختهای زبانی متن ساخته میشود.

آغاز حکایت، قدرت ضحاک را در پیوند با بدن و مرگ نشان میدهد: «در عهد ضحاک که دو مار از هر دو کتف او برآمده بود و هر روز تازه، جوانی بگرفتندی و از مغز سرش، طعمهٔ آن دو مار ساختندی» (مرزباننامه، ص ۵۰). در این عبارت، دو فعل «بگرفتندی» و «ساختندی» اهمیت دستوری و معنایی دارند. تکرار ساخت ماضی استمراری، خشونت را به امری عادت‌شده، پیوسته و نهادی‌شده تبدیل میکند. قدرت ضحاک در این ساخت زبانی، رخدادی دفعی و استثنایی نیست، بلکه کنشی تکرارشونده است که هر روز بازتولید میشود. از همین رو، زبان فعلها استمرار قدرت مرگ‌آفرین را آشکار میکند و زمینه‌ای می‌سازد که در آن خرد تنها در برابر وضعیتی اضطراری و نابرابر معنا می‌آید.

ورود هنبوی به روایت نیز با زبان جبر و گرفتاری همراه است: «زنی بود هنبوی نام؛ روزی قرعهٔ قضای بد بر پسر و شوهر و برادر او آمد؛ هر سه را باز داشتند تا آن بیداد معهود بر ایشان برانند» (مرزباننامه، صص ۵۰). ترکیب «قرعهٔ قضای بد» و فعل «بازداشتند» نشان میدهد که شخصیت اصلی در آغاز، در جایگاه اختیار قرار ندارد. ساخت جمله، هنبوی را در برابر نظامی قرار میدهد که از پیش عمل میکند و او را در میدان اجبار می‌نشانند. در تعبیر «بیداد معهود» نیز دو لایهٔ معنایی دیده میشود: از یکسو «بیداد» بر ستم دلالت دارد و از سوی دیگر «معهود» نشان میدهد که این ستم به رسمی شناخته‌شده و تکرارشونده تبدیل شده است. بنابراین، زبان روایت پیش از آنکه هنبوی را به سخن آورد، زمینهٔ قدرتی را می‌سازد که کنش خردمندانه باید در برابر آن معنا پیدا کند.

نخستین کنش هنبوی، کنش دادخواهی است: «زن به درگاه ضحاک رفت، خاک تظلم بر سر کنان نوحه دردآميز در گرفته» (مرزباننامه، صص ۵۰-۵۱). در این جمله، چند عنصر زبانی در کنار هم عمل میکنند: فعل حرکتی

«رفت»، ترکیب مکانی «به درگاه ضحاک»، اسم مصدر «تظلم» و ترکیب وصفی «نوحه دردامیز». از دید سبک‌شناسی زبانی، این عناصر فقط اجزای نحوی جمله نیستند، بلکه حرکت شخصیت از فضای رنج خصوصی به فضای قدرت رسمی را نشان می‌دهند. «تظلم» شکایت را به صورت کنشی اجتماعی و حقوقی بازبینی‌ماید و «نوحه دردامیز» رنج را در قالب صدایی شنیدنی درمی‌آورد. بدین ترتیب، هنبوی از راه زبان و آیین دادخواهی، از زن سوگوار به شخصیتی معترض و اثرگذار تبدیل می‌شود.

اثر این کنش گفتاری در ادامه روایت آشکار می‌شود: «آواز فریاد او در ایوان ضحاک افتاد، بشنید و از آن حال پرسید» (مرزبان‌نامه، ص ۵۱). تقابل «آواز فریاد» و «ایوان ضحاک» تقابل حاشیه و مرکز را می‌سازد. فریاد، صدای رنج فرودست است و ایوان، جایگاه قدرت رسمی. فعل «افتاد» در این جمله کارکردی مهم دارد؛ زیرا ورود ناگهانی و نفوذ صدای دادخواهی به فضای قدرت را نشان می‌دهد. پس از آن، دو فعل «بشنید» و «پرسید» واکنش قدرت را بازبینی‌کنند. زبان هنبوی، ضحاک را به شنیدن و پرسیدن وامیدارد. از این منظر، دادخواهی فقط بیان رنج نیست، بلکه کنشی گفتاری و اثرگذار است؛ کنشی که قدرت را برای لحظه‌ای از جایگاه حکم و سکوت به جایگاه شنیدن و پرسیدن میکشاند.

پاسخ ضحاک اما آزادی مطلق نیست، بلکه ساختن میدان انتخابی محدود است: «او را مخیر کنند تا یکی ازین سه‌گانه که او خواهد، معاف بگذرانند و بدو بازدهند» (مرزبان‌نامه، ص ۵۱). واژه «مخیر» در ظاهر بر اختیار دلالت دارد، اما ساخت کلی جمله نشان می‌دهد که این اختیار درون مرزهای قدرت ساخته شده است. هنبوی حق انتخاب دارد، اما فقط میان سه قربانی. از اینرو، جمله همزمان دو معنا را حمل می‌کند: اعطای اختیار و استمرار اجبار. همین دوگانگی، محل ظهور خرد هنبوی است. خرد او در انتخابی آزاد و بیرنج پدید نیاید، بلکه در فضایی شکل می‌گیرد که قدرت حدود انتخاب را از پیش تعیین کرده است.

صحنه زندان، زبان عاطفه را با زبان سنجش درمی‌آمیزد. متن می‌گوید: «اول چشمش بر شوهر افتاد، مهر مؤالفت و موافقت در نهاد او بجنیبد و شفقت ازدواج در ضمیر او اختلاج کرد» (مرزبان‌نامه، ص ۵۱). سپس درباره فرزند می‌خوانیم: «باز نظرش بر پسر افتاد، نزدیک بود که دست در جگر خویش برد و به جای پسر جگرگوشه خویشتن را در مقلب عقاب آفت اندازد» (مرزبان‌نامه، ص ۵۱). در این عبارتها، واژه‌های «مهر»، «شفقت»، «جگر» و «جگرگوشه» میدان عاطفی تصمیم را می‌سازند. ساختهای فعلی «بجنیبد» و «اختلاج کرد» نیز حرکت درونی عاطفه را نشان می‌دهند. بنابراین، تصمیم هنبوی از دل عاطفه و رنج می‌گذرد و خرد او در برابر عاطفه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه درون همین عاطفه و در لحظه دشوار انتخاب صورت می‌بندد.

نقطه مرکزی حکایت، گفتار سنجشی هنبوی است. او درباره شوهر و فرزند می‌گوید: «زنی جوانم، شوهری دیگر توانم کرد و تواند بود که ازو فرزندی آید»؛ اما درباره برادر می‌گوید: «لیکن ممکن نیست که مرا از آن مادر و پدر که گذشتند، برادری دیگر آید تا این مهر برو افکنم» (مرزبان‌نامه، صص ۵۲-۵۱). این بخش از نظر سبک‌شناسی زبانی، بنیاد تحلیل حکایت است. دو ساخت «توانم کرد» و «ممکن نیست» دو قطب امکان و امتناع را می‌سازند. هنبوی با تکیه بر همین تقابل نحوی، نسبت‌های خویشاوندی را می‌سنجد: شوهر و فرزند در سطح امکان قرار می‌گیرند، اما برادر در سطح امتناع. بنابراین، خرد در اینجا از راه واژه «خرد» بیان نمی‌شود؛ بلکه در ساخت نحوی امکان و ناممکنی آشکار می‌گردد.

در ادامه، راوی انتخاب هنبوی را با زبان رنج و اجبار صورت‌بندی می‌کند: «ناکام و ناچار طمع از فرزند و شوهر برگرفت و دست برادر برداشت» (مرزبان‌نامه، ص ۵۲). دو واژه «ناکام» و «ناچار» نشان می‌دهند که این انتخاب،

انتخابی آسوده و گشوده نیست. هنبوی خردمند است، اما خردمندی او در دل اجبار و محرومیت شکل میگیرد. ترکیب فعلی «طمع برگرفت» نیز بریدن از میل و امید را نشان میدهد. از اینرو، شخصیت خردمند در این حکایت شخصیتی رها از قدرت نیست، بلکه کسی است که در میدان قدرت، از امکان محدود خود بهره میگیرد و با زبانی سنجشگر، میان امر ممکن و ناممکن تمایز مینهد.

پایان حکایت، نسبت خرد و قدرت را روشنتر میکند: «این حکایت به سمع ضحاک رسید، فرمود که فرزند و شوهر را نیز به هنبوی بخشید» (مرزباننامه، ص ۵۲). فعل «رسید» بار دیگر بر حرکت گفتار و خبر دلالت دارد؛ انتخاب هنبوی به گوش قدرت میرسد. فعل «بخشید» نیز دو معنا دارد: از یکسو اثرگذاری خرد و گفتار هنبوی را نشان میدهد و از سوی دیگر یادآور میشود که جان انسانها همچنان در قلمرو اختیار قدرت شاهانه است. ضحاک میگیرد، مختیر میکند و میبخشد. بنابراین، خرد هنبوی قدرت را به کلی برنمیداند، اما در سازوکار آن وقفه‌ای معنادار ایجاد میکند.

بر بنیاد این تحلیل، حکایت هنبوی با ضحاک نمونه‌ای روشن از کارکرد زبان در صورتبندی مفهوم خرد است. متن با افعال استمراری، قدرت مرگ‌آفرین ضحاک را میسازد؛ با واژه‌های «تظلم» و «فریاد»، شخصیت دادخواه را شکل میدهد؛ با ساختهای «توانم کرد» و «ممکن نیست»، خرد را در سطح امکان و امتناع آشکار میکند؛ و با واژه‌های «ناکام» و «ناچار»، انتخاب خردمندانه را در دل اجبار قرار میدهد. بدین ترتیب، مرزباننامه در این حکایت، خرد را نه به صورت مفهومی مجرد، بلکه به صورت کنشی زبانی، موقعیتی و درگیر با قدرت نشان میدهد.

داستان دزد دانا؛ خطاب، نفی و شکلگیری آگاهی اخلاقی

داستان دزد دانا در مرزباننامه، در ظاهر حکایتی کوتاه درباره توبه و ترک پیشه نادرست است؛ اما در سطح سبک شناسی - زبانی، متن نشان میدهد که آگاهی اخلاقی نه از راه وعظ مستقیم و نه از مسیر مجازات رسمی، بلکه از رهگذر یک گفتار، یک خطاب و چند ساخت نفی پدید میآید. در این حکایت، خرد به صورت دانایی نظری یا حکم تعلیمی آشکار بیان نمیشود؛ بلکه در لحظه مواجهه دزد با سخن زنی حاشیه‌ای شکل میگیرد. بنابراین، موضوع اصلی حکایت تنها توبه دزد نیست، بلکه چگونگی اثرگذاری زبان در بیدار کردن شرم، داوری درونی و بازشناسی خطاست.

حکایت با توصیف دزدی آغاز میشود که مهارت او در زبان اغراق و تصویرهای پیاپی صورتبندی شده است: «دزدی بود از وهم تیزگامتر و از خیال شب‌روتر، اگر خواستی، نقب در حصار کیوان زدی و نقاب از رخسار زهره بربودی» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). در این عبارت، ساختهای تفصیلی «تیزگامتر» و «شب‌روتر» و تصویرهای اغراق‌آمیز «نقب در حصار کیوان» و «نقاب از رخسار زهره»، دزد را در مقام شخصیتی چابک، پنهانکار و گریزپا تصویر میکنند. زبان روایت، پیش از آنکه او را موضوع داوری اخلاقی قرار دهد، توانایی و مهارت او را برجسته میسازد. از اینرو، شخصیت دزد در آغاز حکایت نه با واژه‌های پندآموز، بلکه با زبان قدرت، مهارت و گریز از نظم عادی معرفی میشود.

در ادامه، نسبت دزد با قدرت رسمی بیان میشود: «والی ولایت سالها میخواست تا به کمند حیلتي سر او دربند آرد، میسر نمیشد» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). ترکیب «کمند حیلتي» و ساخت منفی «میسر نمیشد» در این جمله اهمیت دارد. قدرت رسمی، یعنی والی، در پی گرفتار کردن دزد است؛ اما ساخت نفی نشان میدهد که این قدرت در مهار او ناکام مانده است. به بیان دیگر، دزد تا پیش از لحظه تحول، نه با قانون و مجازات، بلکه با نیرویی بیرون از دستگاه رسمی دگرگون میشود. همین نکته زمینه اصلی حکایت را فراهم میکند: آگاهی اخلاقی در این روایت از درون نهاد قدرت صادر نمیشود، بلکه از گفتاری حاشیه‌ای و ناگهانی برمیخیزد.

صحنه اصلی حکایت در فضای شب، دیوار و کمین شکل می‌گیرد: «شبی این دزد به عادت خویش از پس عطفه دیواری مترصد نشست بود تا از گذریان کالایی ببرد» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). واژه‌های «شب»، «پس دیوار»، «مترصد» و «ببرد» میدان زبانی جرم را می‌سازند. فعل «نشسته بود» وضعیتی کمینوار و تداومیافته را نشان می‌دهد و عبارت «به عادت خویش» دزدی را نه عملی اتفاقی، بلکه رفتاری تکرارشونده و خوگرفته معرفی می‌کند. از منظر سبک‌شناسی زبانی، این ساختها فقط گزارش مکان و زمان نیستند، بلکه شخصیت دزد را در موقعیت عادت، پنهانکاری و انتظار برای تصرف مال دیگری قرار می‌دهند.

در همین وضعیت، نگاه دزد با صحنه‌ای دیگر روبه‌رو می‌شود: «نگاه کرد، جماعتی را دید که زنی نابکار را پیش مردی به زنا گرفته بودند و به سرای شحنه میکشیدند» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). دو فعل «نگاه کرد» و «دید» آغاز دگرگونی‌اند. دزد که تا این لحظه در پنهانی مینگرد تا مالی ببرد، اکنون ناظر صحنه‌ای عمومی می‌شود. واژه «جماعت» قدرت داوری جمعی را وارد متن می‌کند و «سرای شحنه» نشانگر قدرت رسمی و انتظامی است. زن نیز با وصف «نابکار» پیشاپیش در زبان روایت داوری شده است. بنابراین، پیش از آنکه زن سخن بگوید، متن او را در میدان اتهام، جمعیت و قدرت رسمی قرار داده است.

نقطه عطف حکایت، سخن زن است: «زن فریاد برآورد که ای مسلمانان، نه بهتانی گفته‌ام نه دزدی کرده‌ام، از من بیچاره چه می‌خواهید؟» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). این جمله از نظر سبک‌شناسی زبانی مهمترین بخش حکایت است. نخست، فعل «فریاد برآورد» گفتار زن را از سخن عادی جدا می‌کند و آن را به کنشی اعتراضی و عمومی بدل می‌سازد. دوم، خطاب «ای مسلمانان» جماعت را به عنوان مخاطب اخلاقی فرامیخواند و داوری جمعی را در برابر پرسش قرار می‌دهد. سوم، دو ساخت نفی «نه بهتانی گفته‌ام» و «نه دزدی کرده‌ام» جرایم زبانی و مالی را در کنار هم مینشانند. زن برای دفاع از خود، از راه نفی، مرز میان اتهام خود و گناهانی دیگر را ترسیم می‌کند. همین ساخت نفی، دزد را دگرگون می‌کند. متن می‌گوید: «دزد را این سخن گوشمالی محکم داد» (مرزباننامه، ص ۴۲۷). در این عبارت، «سخن» فاعل اثر است. نه والی، نه شحنه و نه مجازات، بلکه سخن است که دزد را گوشمالی می‌دهد. این نکته برای تحلیل سبک‌شناسی حکایت بنیادین است؛ زیرا زبان در اینجا فقط ابزار بیان نیست، بلکه نیرویی اخلاقی، تنبیهی و بیدارکننده پیدا می‌کند. دزد با شنیدن ساخت نفی زن، عمل خود را در آیین گفتار دیگری می‌بیند و از همین راه به موقعیت اخلاقی خویش آگاه می‌شود.

گفتار درونی دزد نیز بر محور شرم و مقایسه شکل می‌گیرد: «با خود گفت: شه برین عمل من که چندینگاه ورزیدم، زنی روسپی از آن ننگ میدارد» (مرزباننامه، صص ۴۲۷-۴۲۸). عبارت «با خود گفت» نشان می‌دهد که گفتار بیرونی زن به گفتار درونی دزد تبدیل شده است. خرد در اینجا از مسیر درونی شدن سخن پدید می‌آید. واژه «تنگ» مرکز معنایی جمله است و تعبیر «چندینگاه ورزیدم» استمرار خطای دزد را نشان می‌دهد. دزد از راه مقایسه خود با زنی که متن او را در جایگاه اتهام نشانده است، به داوری درباره خویش میرسد. بنابراین، شخصیت مجرم در این لحظه از جایگاه عادت و مهارت در جرم، به جایگاه شرم و بازشناسی خطا منتقل می‌شود.

پایان حکایت کوتاه اما معنادار است: «برفت و از آن پیشه توبه کرد و نیز با سر آن نشد» (مرزباننامه، ص ۴۲۸). سه فعل «برفت»، «توبه کرد» و «نشد» حرکت کامل شخصیت را نشان می‌دهند: خروج از صحنه، ترک پیشه و بازنگشتن به آن. ساخت منفی «نیز با سر آن نشد» بر قطع رابطه با گذشته تأکید می‌کند. دزد تنها از ترس مجازات دست از جرم نمیکشد؛ بلکه از راه شرم زبانی و آگاهی درونی از پیشه خود جدا می‌شود. از اینرو، خرد در این حکایت به معنای بازشناسی خطا و توانایی گسستن از عادت نادرست است.

در پایان، راوی نتیجه حکایت را چنین صورتبندی میکند: «این فسانه از بهر آن گفتم تا دانی که زیرک چون سخت دانا و تیزهوش و هنرجوی و فضیلتپرورست، اگر چنین عیبی در خود یابد، از آن اجتناب واجب شناسد» (مرزباننامه، ص ۴۲۸). این گزاره، داوری راوی را به صراحت بیان میکند. واژه‌های «زیرک»، «دانا»، «تیزهوش»، «فضیلتپرور»، «عیب» و «اجتناب» میدان معنایی خرد را میسازند. در سطح دستوری، ساخت شرطی «اگر چنین عیبی در خود یابد» و گزاره الزامی «اجتناب واجب شناسد» نشان میدهد که خرد با خودشناسی، تشخیص عیب و ترک آگاهانه آن پیوند دارد. بنابراین، راوی حکایت را از سطح رخداد فردی به سطح قاعده اخلاقی و زبانی میبرد. بر بنیاد این تحلیل، داستان دزد دانا نمونه‌ای روشن از کارکرد زبان در شکلگیری آگاهی اخلاقی است. متن ابتدا دزد را با ترکیبهای اغراق‌آمیز و ساخت‌های فعلی دال بر استمرار و تکرار به صورت شخصیتی چابک و گریزپا معرفی میکند؛ سپس او را در برابر خطاب و سپس او را در برابر خطاب و ساخت‌های نفی در گفتار در گفتار زنی قرار میدهد که در معرض اتهام و داوری جمعی است؛ و در پایان، از راه گفتار درونی و داوری راوی، او را به شخصیتی متنبه و آگاه بدل میسازد. بدین ترتیب، خرد در این حکایت از راه وعظ رسمی یا مجازات بیرونی پدید نمیاید، بلکه از دل زبان، خطاب، نفی، شرم و بازشناسی خویشتن ساخته میشود.

داستان زن دیبافروش و کفشگر؛ زبان نظارت، امر و رسوایی

داستان زن دیبافروش و کفشگر در سطح نخست، حکایتی درباره ساده‌لوحی، بیخردی و پیامدهای کردار نسنجیده است؛ اما در سطح سبک شناسی - زبانی، متن شبکه‌ای از دیدن، گفتن، ترساندن، پنهان کردن و رسوا شدن را سامان میدهد. در این حکایت، خرد و بیخردی نه در قالب پند مستقیم، بلکه از راه واژه‌های تحذیری، ساختهای امری، گزاره‌های هشداردهنده و داوری پایانی راوی صورتبندی میشود. از اینرو، زبان حکایت فقط ابزار گزارش رخداد نیست، بلکه جایگاه شخصیتها را در نسبت با اقتدار شوهر در خانه، بیم و هراس، پنهانکاری، فریب و خدعه و شهرت و آوازه اجتماعی میسازد.

حکایت با صحنه‌ای روزمره در بازار آغاز میشود: «وقتی دیبافروشی بازار رفت، مردی مرغی میفروخت» (مرزباننامه، ص ۴۰۳). آغاز روایت ساده و عادی است، اما همین سادگی اهمیت دارد؛ زیرا بازار در این حکایت فقط مکان خریدوفروش نیست، بلکه نقطه ورود ابزار نظارت به خانه است. دیبافروش، مرغی را میخرد که فروشنده برای آن خاصیتی شگفت قائل است. به این ترتیب، کالایی از بازار به خانه منتقل میشود و با خود امکان دیده‌شدن، گزارش شدن و نظارت بر حریم خصوصی را وارد فضای خانگی میکند. زبان روایت از همان آغاز، پیوندی میان بازار، خانه و نظارت برقرار میسازد.

کارکرد زغن در گفتار فروشنده آشکار میشود: «این زغن‌یست که هرچ در خانه ببند با کدخدای بگوید» (مرزباننامه، ص ۴۰۳). در این گزاره، دو فعل «ببند» و «بگوید» بنیاد زبانی حکایت را تشکیل میدهند. زغن، پیش از آنکه در عمل نقشی ایفا کند، در زبان به عنوان چشم ناظر و زبان گزارشگر ساخته میشود. ترکیب «در خانه» نیز اهمیت دارد؛ زیرا نشان میدهد که نظارت نه در فضای عمومی، بلکه در قلمرو خصوصی و خانگی عمل میکند. پس خانه در این حکایت، فضایی امن و بسته نیست، بلکه مکانی است که میتواند دیده، روایت و گزارش شود. از همین‌رو، مفهوم خرد در ادامه حکایت با توانایی سنجش گفتار و تشخیص اعتبار آن پیوند میخورد.

دیبافروش این امکان نظارت را آگاهانه به خانه منتقل میکند: «اندیشه کرد که من او را بر احوال خانه گمارم و زن را باشراق او تخویف کنم» (مرزباننامه، ص ۴۰۳). دو فعل «گمارم» و «تخویف کنم» در این جمله نقش محوری

دارند. «گماردن» زغن را در نظام خانه به مأمور مراقبت تبدیل میکند و «تخویف کردن» نشان میدهد که قدرت تنها از راه دیدن عمل نمیکند، بلکه از راه ترساندن و درونی کردن نگاه ناظر نیز اثر میگذارد. در ظاهر، دیبافروش میخواهد با این تدبیر، خانه را زیر مراقبت بگیرد؛ اما ادامه حکایت نشان میدهد که این تدبیر، به سبب اعتماد نادرست به گفتار فروشنده و ناتوانی در سنجش سخن، خود به نشانه‌ای از بیخردی تبدیل میشود.

پس از خرید زغن، دیبافروش زن را با زبان امر و هشدار مخاطب قرار میدهد: «این مرغ را نیکو مراعات کن و عزیزدار» (مرزباننامه، ص ۴۰۴). دو فعل امری «مراعات کن» و «عزیزدار» رابطه گوینده و مخاطب را مشخص میکنند. شوهر در جایگاه فرماندهنده قرار میگیرد و زن در جایگاه مخاطب فرمان. از دید سبک‌شناسی زبانی، امر در اینجا فقط ساختی نحوی نیست، بلکه نشانه رابطه قدرت در فضای خانه است. شوهر با امر کردن، هم مرغ را اعتبار میبخشد و هم زن را در میدان مراقبت قرار میدهد. بدین ترتیب، زبان امر، ابزار تثبیت نظارت و سامان‌دهی رابطه قدرت خانگی میشود.

واکنش زن با زبان ترس بیان میشود: «زن از آن سخن بشگفتی عجب افتاد، سخت بترسید» (مرزباننامه، ص ۴۰۴). در این عبارت، «سخن» منشأ اثر است. زن هنوز قدرتی از زغن ندیده، اما گفتار شوهر و باور به دانایی مرغ، در او ترس ایجاد میکند. بنابراین، قدرت در این حکایت پیش از هر عمل بیرونی، از راه زبان اثر میگذارد. ترس زن نتیجه رویداد عینی نیست، بلکه محصول گفتاری است که زغن را به ابزار آگاهی، مراقبت و گزارش تبدیل کرده است. در همین نقطه، حکایت نشان میدهد که بیخردی تنها در عمل نادرست نیست، بلکه در پذیرش بی‌سنجش سخن نیز پدید میآید.

با ورود کفشگر به خانه، زبان هشدار دوباره فعال میشود. زن به او میگوید: «بنگر تا بحضور این مرغ دست بمن نیازی و حرکتی نکنی» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). ساخت «بنگر تا» از نظر نحوی، ساختی امری و هشداردهنده است. زن در اینجا خود به حامل زبان نظارت تبدیل میشود. او همان ترسی را که از گفتار شوهر گرفته است، به کفشگر منتقل میکند. بنابراین، نظارت فقط از بالا به پایین عمل نمیکند؛ بلکه در گفتار شخصیتها می‌گردد و بازتولید میشود. زن که در آغاز موضوع مراقبت بود، اکنون دیگری را از نگاه ناظر برحذر میدارد.

پاسخ کفشگر با زبان تحقیر و دعوی دانایی همراه است: «زهی سخافت عقل زنان و قصور معرفت ایشان!» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). در این جمله، دو ترکیب «سخافت عقل» و «قصور معرفت» میدان داوری جنسیتی را میسازند. کفشگر خود را در جایگاه عقل و معرفت می‌نشانند و زن را به کمعقلی و نادانی منسوب میکند. با اینحال، طنز ساختاری حکایت از همین نقطه آغاز میشود؛ زیرا کسی که مدعی عقل است، اندکی بعد به سبب عمل نسنجیده در دام میفتد. بدین ترتیب، زبان تحقیرآمیز کفشگر، بی‌آنکه خود بداند، زمینه آشکارشدن بیخردی گوینده را فراهم میکند.

آزمون کفشگر با بدن انجام میشود. او میخواهد زغن را بیازماید و نشان دهد که مرغ قدرت دانایی و گزارشگری ندارد؛ اما روایت، نتیجه را با زبانی جسمانی و دردناک بیان میکند: «مخلب و منقار درو استوار کرد، چنانک مرد از درد بیهوش گشت» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). واژه‌های «مخلب»، «منقار»، «درد» و «بیهوش» بدن مرد را از جایگاه جسارت و تمسخر به جایگاه آسیب و درماندگی منتقل میکنند. کفشگر که لحظه‌ای پیش زبان عقل و برتری داشت، اکنون در زبان درد و ناتوانی بازنمایی میشود. از این منظر، حکایت نشان میدهد که ادعای عقل، اگر با سنجش و تأمل همراه نباشد، به ضد خود تبدیل میشود.

در ادامه، زن نیز در همین میدان گرفتاری قرار میگیرد. روایت میگوید زن برای رهایی کفشگر، اندام خود را نزدیک

زغن میبرد و زغن «به چنگال دیگر در اندام او آویخت» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). تکرار واژه‌ها مربوط به اندام، چنگال و آویختن، بدن زن و مرد را همزمان در میدان نظارت، درد و رسوایی قرار میدهد. آنچه باید پنهان بماند، به صحنه‌ای آشکار از گرفتاری جسمانی تبدیل میشود. زبان حکایت در اینجا میل، ترس و رسوایی را از راه بدن بازمینماید و امر پنهانی را به وضعیتی دیدنی و داورپذیر بدل میکند.

بازگشت دیبافروش، لحظه انتقال امر پنهان به امر آشکار است: «دیبافروش برسید و بریشان زد ... و آن آوازه در شهر مشهور گشت» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). دو واژه «آوازه» و «مشهور» اهمیت بنیادین دارند. رسوایی فقط آگاهی شوهر از رخداد نیست؛ رسوایی هنگامی کامل میشود که امر خانگی به خبر شهر تبدیل گردد. از اینرو، زبان حکایت مسیر روشنی را نشان میدهد: بازار، خانه، بدن، مجازات و آوازه. در این مسیر، امر خصوصی به امر اجتماعی تبدیل میشود و شخصیتها در معرض داوری عمومی قرار میگیرند. بنابراین، بیخردی در حکایت تنها خطای فردی نیست، بلکه پیامدی اجتماعی دارد و به آوازه عمومی میانجامد.

نتیجه‌گیری راوی نیز محور حکایت را به مسئله شنیدن و عمل نسنجیده بازمیگرداند: «این فسانه از بهر آن گفتم تا دانی که هر سخنی سزای اصفا نبود و بگزاف در کاری شروع نباید کرد» (مرزباننامه، ص ۴۰۵). در این جمله، دو ساخت مهم دیده میشود: «سزای اصفا نبود» و «شروع نباید کرد». نخستین ساخت، نسبت انسان با شنیدن را تنظیم میکند و دومین ساخت، کنش شتابزده و بی‌تأمل را نفی میسازد. راوی نشان میدهد که خطا از جایی آغاز میشود که سخن بی‌اعتبار شنیده و پذیرفته میشود و سپس به کنشی گزاف مینجامد. بنابراین، خرد در پایان حکایت به معنای سنجش سخن، پرهیز از شتاب و تشخیص جایگاه گفتار است.

بر پایه این تحلیل، داستان زن دیبافروش و کفشگر بیش از آنکه تنها حکایتی هزل‌آمیز یا زن‌نکوهانه باشد، روایتی درباره کارکرد زبان در ساختن نظارت، ترس، بیخردی و رسوایی است. متن با دو فعل «دیدن» و «گفتن»، زغن را به ابزار نظارت تبدیل میکند؛ با امر و هشدار، رابطه قدرت خانگی را میسازد؛ با واژه‌های تحقیرآمیز، دعوی دانایی کفشگر را آشکار میکند؛ و با واژه‌های «آوازه» و «مشهور»، امر خانگی را به داوری اجتماعی پیوند میدهد. بدین ترتیب، مفهوم خرد در این حکایت در توانایی سنجش سخن، پرهیز از عمل گزاف و شناخت پیامدهای اجتماعی رفتار معنا میابد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی سه حکایت منتخب مرزباننامه نشان میدهد که مفهوم خرد در این اثر، تنها در سطح پیامهای تعلیمی و اندرزهای آشکار روایت قرار ندارد، بلکه در خود زبان حکایت و در پیوند با ساختهای واژگانی، نحوی، روایی و گفتمانی شکل میگیرد. مرزباننامه، اگرچه در سنت نثر تعلیمی فارسی جای میگیرد، در شیوه بیان خود فراتر از انتقال مستقیم پند عمل میکند و با به‌کارگیری واژه‌های خاص، افعال، ساختهای نفی، امر، خطاب، گزاره‌های امکانی و الزامی و داوریه‌های راوی، خرد را در موقعیتهای عینی و اجتماعی نشان میدهد. از اینرو، خرد در این متن مفهومی مجرد و بیرون از روایت نیست، بلکه در جریان رخداد، گفتار، انتخاب، شرم، سنجش و داوری پدیدار میشود.

در حکایت «هنبوی با ضحاک»، خرد در میدان اضطراب و از رهگذر تقابل امکان و امتناع صورتبندی میشود. ساختهایی چون «توانم کرد» و «ممکن نیست» نشان میدهند که هنبوی در وضعیتی آزاد و بی‌فشار تصمیم نمیگیرد، بلکه در میدان قدرت و در برابر انتخابی محدود قرار دارد. واژه‌هایی چون «تظلم»، «فریاد»، «مخیر»، «ناکام» و «ناچار» نیز نشان میدهند که خرد در این حکایت با دادخواهی، رنج و تشخیص امر ممکن از ناممکن

پیوند دارد. بنابراین، خردمندی هنبوی نه در بیان حکمی کلی، بلکه در توانایی سنجش موقعیت و انتخاب دشوار در دل اجبار آشکار میشود.

در داستان «دزد دانا»، خرد از راه خطاب، نفی و شرم زبانی شکل میگیرد. گفتار زن متهم، به‌ویژه جمله «نه بهتانی گفته‌ام نه دزدی کرده‌ام»، دزد را با عمل خود روبه‌رو میکند و زمینه‌بازشناسی خطا را فراهم می‌آورد. اهمیت این حکایت در آن است که آگاهی اخلاقی نه از سوی نهاد رسمی قدرت، یعنی والی یا شحنه، بلکه از گفتار شخصیتی حاشیه‌ای پدید می‌آید. زبان در اینجا نیرویی بیدارکننده دارد و دزد را از عادت جرم به سوی توبه و ترک پیشه میکشاند. از این منظر، خرد در این حکایت با شنیدن، شرم، درونی‌شدن سخن و تشخیص عیب خویش پیوند می‌آید. در حکایت «زن دیافروش و کفشگر»، زبان نظارت، امر و رسوایی محور اصلی تحلیل است. دو فعل «دیدن» و «گفتن» زغن را به ابزار مراقبت و گزارشگری تبدیل میکنند و خانه را از حریم خصوصی به فضایی قابل نظارت و داوری بدل می‌سازند. ساختهای امری مانند «مراعات کن» و «عزیزدار»، رابطه قدرت خانگی را نشان میدهند و واژه‌هایی چون «ترس»، «پرده»، «آوازه» و «مشهور» حرکت رخداد از پنهانی به رسوایی اجتماعی را آشکار میکنند. در این حکایت، خرد در توانایی سنجش سخن، پرهیز از اعتماد بی‌دلیل و خودداری از کنش شتاب‌زده معنا می‌آید؛ در برابر آن، بی‌خردی از پذیرش بی‌سنجش گفتار و آغاز کاری گزاف پدید می‌آید.

برآیند تحلیلها نشان میدهد که مرزباننامه در این سه حکایت، خرد را در سه موقعیت متفاوت زبانی و روایی عرضه میکند: در حکایت نخست، خرد با انتخاب و دادخواهی در برابر قدرت همراه است؛ در حکایت دوم، با خطاب، نفی و بازشناسی اخلاقی پیوند دارد؛ و در حکایت سوم، در سنجش سخن و شناخت پیامدهای اجتماعی رفتار آشکار میشود. بنابراین، مفهوم خرد در مرزباننامه وحدتی ثابت و انتزاعی ندارد، بلکه در هر حکایت، متناسب با بافت زبانی، موقعیت روایی و مناسبات اجتماعی صورت خاصی پیدا میکند.

از نظر سبک‌شناسی، این پژوهش نشان داد که عناصر زبانی در مرزباننامه تنها نقش آرایشی یا گزارشی ندارند، بلکه در تولید معنا و ساماندهی داوری اخلاقی دخالت میکنند. افعال استمراری، ساختهای امکانی و امتناعی، نفیها، خطابها، امرها، ترکیبهای وصفی و داوریهای راوی، همگی در ساختن مفهوم خرد نقش دارند. از اینرو، تحلیل سبک‌شناسی - زبانی میتواند نشان دهد که نثر تعلیمی فارسی چگونه از راه زبان، مفاهیم اخلاقی و اجتماعی را صورتبندی میکند.

در نسبت با تاریخگرایی نوین نیز میتوان گفت که حکایتهای مرزباننامه فقط روایتیهای اخلاقی و مستقل از زمینه اجتماعی نیستند، بلکه در آنها زبان، قدرت، داوری اجتماعی، شرم، دادخواهی و نظارت در پیوندی متقابل عمل میکنند. این رویکرد نشان میدهد که خرد در متن، درون مناسبات اجتماعی و فرهنگی معنا می‌آید و همواره با قدرت، داوری و موقعیت شخصیتها همراه است. بنابراین، مرزباننامه را میتوان متنی دانست که در آن زبان حکایت، اخلاق و فرهنگ را به یکدیگر پیوند میدهد.

جایگاه پژوهش حاضر در آن است که به جای تمرکز صرف بر مضمون اخلاقی یا ساختار روایی حکایتهای، مفهوم خرد را در سطح زبان و سبک بررسی کرده است. پژوهشهای پیشین بیشتر به روایت‌شناسی، ساختار داستانی، بینامتنیت یا مضمون قدرت در مرزباننامه پرداخته‌اند؛ اما این مقاله نشان داد که خرد نه فقط در پیام‌نهایی حکایت، بلکه در واژه‌ها، نحو، خطاب، نفی، امر و داوری راوی ساخته میشود. از اینرو، پیوند سبک‌شناسی زبانی و تاریخگرایی نوین میتواند راهی برای فهم دقیق‌تر نثر تعلیمی فارسی و سازوکارهای معنایی آن فراهم آورد.

با اینهمه، پژوهش حاضر به سه حکایت محدود است و همه ظرفیتهای زبانی مرزباننامه را دربر نمیگیرد. همچنین تحلیل انجام شده بیشتر بر سطح واژه‌ها، نحو، خطاب، نفی، امر و داوری راوی متمرکز بوده است. از اینرو، پیشنهاد میشود در پژوهشهای بعدی، مفهوم خرد در دیگر بابهای مرزباننامه، نسبت آن با کلیله و دمنه، و نیز پیوند خرد با پیکر، جنسیت، قدرت و بلاغت نثر فنی فارسی بررسی شود. چنین پژوهشهایی میتواند نشان دهد که نثر تعلیمی فارسی چگونه از رهگذر زبان، مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی را در ساختار حکایت صورتبندی میکند.

تشکر و قدردانی

نویسنده بر خود لازم میداند از استاد ارجمند، جناب آقای دکتر محمدامیر جلالی، به پاس راهنماییها، همراهیهای علمی و زحمات ارزشمند ایشان در مسیر انجام این پژوهش، صمیمانه سپاسگزاری کند.

تعارض منافع

نویسنده این مقاله گواهی مینماید که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی نویسنده است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. در این تحقیق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی رعایت شده و هیچ تخلف و تقلبی در آن صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع بر عهده نویسنده مسئول است.

REFERENCES

- Bressler, C. (2007 [1386]). An Introduction to Literary Theories and Methods. Translated by Mostafa Abedini-Fard; edited by Hossein Payandeh. Tehran: Niloufar, p. 253. (in Persian)
- Parsa, S. A., and Taheri, Y. (2012 [1391]). An analysis of narrative aspects in the tales of Marzban-Nameh based on Tzvetan Todorov's theory. Textual Studies of Persian Literature, 4(2), pp. 1–16. (in Persian)
- Pourhasan, A., and Ramazani, A. (2018 [1397]). New Historicism: Concepts and approaches. First National Conference on Fundamental Research in Persian Language and Literature Studies. (in Persian)
- Khoshnoudi, B. (2012 [1391]). Narratology of Marzban-Nameh tales at three levels: Story, discourse, and narration with reference to the tales Dadameh and Dastan. Literary Textual Studies, 16(51), pp. 75–96. (in Persian)
- Rezaei Dashtarzheneh, M. (2008 [1387]). A critique and analysis of a tale from Marzban-Nameh based on intertextuality. Literary Criticism, 1(4), pp. 31–52. (in Persian)
- Zavarei'an, P., and Dadbeh, A. (2021 [1400]). The letters of Mohammad Ghazali from the perspective of New Historicism. Literary Textual Studies, 25(89), pp. 116–135. (in Persian)
- Sheibani Aghdam, A., and Haj Abu-Kohaki, Z. (2014 [1393]). An analysis of narrative structure in Marzban-Nameh. Literary Criticism Studies, 34, pp. 84–105. (in Persian)

- Klages, M. (2025 [1404]). *Literary Theory: A Guide for the Perplexed*. Translated by Jalal Sokhanvar, Elaheh Dehnavi, and Saeed Sabzian M. Tehran: Akhtaran, pp. 169–170. (in Persian)
- Goddard, A., and Carey, N. (2025 [1404]). *Discourse: The Basics*. Translated by Mohammad Bazafkan. Tehran: Siahrood, pp. 67–68. (in Persian)
- Mosaffa, P., Ramazani, A., and Asghari Govar, N. (2025 [1404]). A comparison of the content of power in *Tarikh-e Beyhaqi* and *Marzban-Nameh* based on Michel Foucault's theory. *Stylistics of Persian Poetry and Prose*, 18(108), pp. 99–114. (in Persian)
- Nazari Qareh-Chamaq, M. K., Mohammadi, E., Anoushiravani, A., and Samekhaniani, A. A. (2025 [1404]). Anecdote and the interdisciplinary nature of New Historicism from the perspective of Greenblatt and Gallagher. *Interdisciplinary Studies of Literature, Art and Humanities*, 5(2), pp. 59–84. (in Persian)
- Vafaei, A. A. (2011 [1390]). *Applied Grammar of Literary Texts*. Tehran: Sokhan, p. 65. (in Persian)
- Vafaei, A. A., and Jalali, M. A. (2013 [1392]). The reflection of the critique of power in the poems of Shahab Neyrizi: A New Historicist analysis of a text surviving from the Qajar period. *Literary Textual Studies*, 17(55), pp. 103–125. (in Persian)
- Varavini, S. al-D. (2010 [1389]). *Marzban-Nameh*. Edited by Khalil Khatib-Rahbar. 15th ed. Tehran: Safi-Ali Shah, pp. 50–52, 403–405, 427–428. (in Persian)

فهرست منابع فارسی

- برسler، چارلز. (۱۳۸۶). درآمدی بر نظریه‌ها و روشهای نقد ادبی. ترجمه مصطفی عابدینی‌فرد؛ ویراستار حسین پاینده. تهران: نیلوفر، ص ۲۵۳.
- پارسا، سید احمد، و طاهری، یوسف. (۱۳۹۱). بررسی وجوه روایتی در حکایتهای مرزباننامه بر اساس نظریه تزوتان تودوروف. *متن‌شناسی ادب فارسی*، ۴(۲)، صص ۱۶–۱.
- پورحسن، امین، و رضانی، ابوالفضل. (۱۳۹۷). تاریخگرایی نو: مفاهیم و راهکارها. اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات فارسی.
- خشنودی، بهرام. (۱۳۹۱). روایت‌شناسی حکایتهای مرزباننامه در سه سطح: داستان، گفتمان و روایتگری با تکیه بر حکایت دادمه و داستان. *متن‌پژوهی ادبی*، ۱۶(۵۱)، صص ۷۵–۹۶.
- رضایی دشتارزنده، محمود. (۱۳۸۷). نقد و تحلیل قصه‌ای از مرزباننامه بر اساس رویکرد بینامتنیت. *نقد ادبی*، ۱(۴)، صص ۵۲–۳۱.
- زواره‌شیان، پریا، و دادبه، اصغر. (۱۴۰۰). نامه‌های محمد غزالی از منظر تاریخگرایی نوین. *متن‌پژوهی ادبی*، ۲۵(۸۹)، صص ۱۱۶–۱۳۵.
- شیبانی اقدم، اشرف، و حاج ابوکهنکی، زینب. (۱۳۹۳). بررسی ساختار روایی در مرزباننامه. *مطالعات نقد ادبی*، ۳۴، صص ۸۴–۱۰.

کلیگز، مری. (۱۴۰۴). درسنامه نظریه ادبی. ترجمه جلال سخنور، الهه دهنوی، و سعید سبزیان م. تهران: اختران. صص ۱۶۹-۱۷۰.

کودار، آنجلا، و کری، نیل. (۱۴۰۴). مبانی گفتمان. ترجمه محمد بازافکن. تهران: سیاهرود، صص ۶۷-۶۸.
مصفا، پریسا، رمضانی، علی، و اصغری گوار، نرگس. (۱۴۰۴). مقایسه محتوای قدرت در تاریخ بیپهقی و مرزباننامه با نظریه میشل فوکو. سبک شناسی نظم و نشر فارسی، ۱۸(۱۰۸)، صص ۹۹-۱۱۴.

نظری قره‌چماق، محمدکاظم، محمدی، ابراهیم، انوشیروانی، علیرضا، و سامخانیانی، علی‌اکبر. (۱۴۰۴). حکایت و ماهیت بین‌رشته‌ای تاریخگرایی نو از دیدگاه گرینبلت و گالاگر. مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۵(۲)، صص ۵۹-۸۴.

وفایی، عباسعلی. (۱۳۹۰). دستور کاربردی متن ادبی. تهران: نشر سخن، ص ۶۵.
وفایی، عباسعلی، و جلالی، محمدمامیر. (۱۳۹۲). بازتاب نقد قدرت در اشعار شهاب نیریزی: تحلیل متنی بازمانده از عصر قاجار، از دیدگاه تاریخگرایی نوین. متن‌پژوهی ادبی، ۱۷(۵۵)، صص ۱۰۳-۱۲۵.

وراوینی، سعدالدین. (۱۳۸۹). مرزباننامه. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چاپ پانزدهم. تهران: صفی‌علیشاه، صص ۵۰-۵۲، ۴۰۳-۴۰۵، ۴۲۷-۴۲۸.

معرفی نویسنده

زینب خسروی: دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

(Email: Zeynab.khosravi@ut.ac.ir)

(ORCID: [0009-0006-7907-9541](https://orcid.org/0009-0006-7907-9541))

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Zeynab Khosravi: M.A. Graduate in Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

(Email: Zeynab.khosravi@ut.ac.ir)

(ORCID: [0009-0006-7907-9541](https://orcid.org/0009-0006-7907-9541))